

مقایسه بین اشعار مولوی جلال الدین محمد بلخی رومی و مولوی کرد

محمد سعید ابراهیمی

ز بحث خود چه عرضی را رسانم چه سانم؟ از خسانم نزنکسانم
خودم را پر قصور ار من نخوانم قصوری را از آن بدتر ندانم
غنائی مطلق از کل، باز در بند (تعالی الله) زهی أعلا خداوند
ببخش ای (بوالعجب) این (بوالعجب) را بیاموزش رموزات ادب را
نه تو یابی چو من ناپخته کاری نه من یابم چو تو آموزگاری
درود بر پیامبر اکرم و بر آل و یارانش باد

موضوع سخن را با زبان فارسی مطرح و مورد بحث قرار می‌دهم تا برای
مهمانان عالیقدر و استادان و سرورانی که به زبان کردی آشنایی ندارند قابل
عطف توجه باشد.

عنوان سخن

مقایسه بین اشعار مولوی «جلال الدین محمد بلخی» رومی و مولوی سید
عبدالرحیم تاوه گوزی کرد می‌باشد، این کنگره که نخستین کنگره تحقیقات
درباره یک نفر از دانشمندان و شاعران کرد «سید عبدالرحیم مولوی» است با
ابتکار قابل تحسین در شهرستان سقز شروع شده است و اندیشمندان و ادبا با
ایراد مطالب تحقیقی و علمی به آن رونق بخشیده و قطعاً نتایج آن مورد توجه

سایر متفکرین قرار خواهد گرفت.

شهر میزبان: شهرستان سقز در نخستین اتحاد قوم ماد به نام «ایزیرتا» پایتخت مادها بوده و زمانی که سکاها به این شهر آمدند آنرا به نام «اسکیت» سپس «ساکز» پایتخت خود قرار دادند و نام امروز سقز از همان «ساکز» می باشد. و سبب اینکه این جشن بزرگداشت مولوی در این شهرستان معنویت پرور که هزاران دانشمند و ادیب و رجال نامور را در خود پرورش داده پرگزار گردیده بسی جای خوشوقتی است.

گستره باد خوان تو ای میزبان ما کز خوان تست تغذیه روح و جان ما

چند شعر درباره هر دو مولوی

علامه اقبال لاهوری درباره مولانای رومی گوید:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر	کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب	خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن در میان سینه اش	جام جم شرمنده از آینه اش

و اگر علامه جمیل صدقی کرد در حال حیات و در این جشن شرکت میکرد، ممکن بود این اشعار خود را نسبت به مولوی سید عبدالرحیم قرائت نماید.

که ای شاعر خفته در زیر خاک	نهان از نظر دور از جان پاک
سر از خاک بردار وانگه بین	چه شور است بهرت به روی زمین
چو پر شد ز شعرت زمین و زمان	ستودند نام تو در هر زبان

حالا که در صدد سنجیدن و مقایسه هستیم، قاطعانه گفته می شود:

که نسبت میان افکار و عقاید و اشعار هر دو مولوی عموم و خصوص من

وجه است که به دو موجه جزئی و دو سالبه جزئی می‌انجامد یعنی هر دو عارف و شاعر در بعضی مسائل و مطالب توافق نظر دارند و در سایر موارد هر یک از ایشان دارای یک نوع تفکر و اندیشه و اشعار مخصوص به خود می‌باشد که دیگری نسبت به آن، با آن سبک و روش اظهار نظری ننموده؛ پس تمام دیوان آن دو عارف به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱- محل توافق نظر ایشان و ۲ و ۳ موارد خصوصیات نوع افکار هر یک از آنها، و برای هر سه قسم از نظر سنجیدن به ذکر مثال می‌پردازیم:
در مقایسه بین اشعاری که از نظر محتوی و هدف با هم توافق دارند چند مثال ذکر می‌شود^(۱).

موسیقی - موسیقی در اشعار هر دو مولوی سرود آسمانی است که به واسطه طی مراحل شریعت و طریقت روح آنها را به آسمانها پرواز داده و در سیر و سلوک آن دو عارف به سوی ملکوت اعلی تأثیر داشته است و این سوز و رقص

۱- باید گفته شود، پژوهشگران برای کشف حقایق و اسرار خلقت دو راه را در نظر گرفته‌اند:

اول طریقه استدلال و نظر و دوم طریقه ریاضت و تجرید نفس.

پیروان طریقه اول نهایت علم و عمل را فقط از راه استدلال عقلی قابل حصول دانسته، و آنها دو فرقه هستند: مشائین و متکلمین.

کلمای مشاء از راه استدلال و اندیشه حقایق اشیا را در می‌یابند، خواه آن استدلال موافق شرع باشد یا مخالف آن زیرا معتقد هستند هر چه مطابق عقل باشد مطابق شرع است. فارابی و ابن‌سینا طرفدار این عقیده هستند اما متکلمین آن قسمت استدلال عقلی را مورد استفاده قرار می‌دهند که موافق شرع باشد و پیشرو آنها در میان معتزله «واصل بن عطا» و در میان اشاعره «شیخ ابوالحسن» اشعری است. و پیروان طریقه دوم که کشف حقایق را فقط از راه ریاضت و تصفیه ضمیر می‌دانند دو فرقه هستند: اشراقیون - صوفیه

حکمای اشراق کسانی هستند که کشف مجهولات را از راه ریاضت می‌دانند: خواه این ریاضت مطابق دین باشد یا نباشد، شیخ شهاب الدین و پیروان او طرفدار این نظریه هستند.

روش صوفیه آن است که صوفی از راه تزکیه نفس مطابق با آیات و احادیث و فقه حقایق را دریابد. و هر دو مولوی اهل تصوف و عرفان عملی و نظری بوده‌اند که در قالب الفاظ و حروف فیلسوفانه شعر سروده‌اند و قافله سالار این قافله محی‌الدین عربی است.

و سماع در اشعار سعدی و حافظ لسان الغیب هم دیده می شود.

مولوی:

بر سماع راست هر کس چیز نیست
 پس غذای عاشقان آمد سماع
 قوتی گیرد خیالات ضمیر
 پس حکیمان گفته اند: این لحنها
 بانگ گرد شهای چرخ است این که خلق
 مؤمنان گویند کآثار بهشت
 ما هم از اجزای آدم بوده ایم
 سعدی:

دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری
 اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
 تو خود چه آدمیی که ز عشق بیخبری
 گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری
 حافظ:

یار ما چون گیرد آغاز سماع
 رقص بر شعر ترو ناله نی خوش باشد
 قدسیان بر عرش دست افشان کنند
 خاصه رقصی که درو دست نگاری گیرند

مولوی کرد در حال جوش درونی که گاه خود را به انسانی تشبیه می کند که در
 شعله های آتش نفت می سوزد و گاه بدانهایی که روی ساج و تابه بریان می شود
 و شروع می کند: بسو ختم وای سو ختم آه سو ختم.

چون دانه ی سهر ساج هور نامام جار جار
 جسته تاو دوو که ل جه شه راره ی نار
 گوشت و پوسته که م نهفت پیدا رزیا
 مه غزو ئیستخوان وه هه مدها پڑیا
 سوزیام هه ی سوزیام وینه ی شوغله ی نوور
 بیم سورمه ی سوبحان ناورده ی کوی تور
 و در این حالت سراسر هیجان و سراسر معنی، در این اشعار به آهنگساز پناه

می برد و می گوید:

ای آهنگساز چنگ و نی و ساز و سنتور و دف را بزن تا با نغمه های موسیقی
آرامش پیدا کنم و گاه گوید: تا نغمه های موسیقی چون گازو آنبر و قیچی دل و
کبدم را قطعه قطعه نماید.

شعر ویم ته نخوای سه متور سازی	لیده ر سانه ئی چی! هه رتاریش گازی
چنگ پیکونه جهرگ نه غمه ی سازه کت	به را رو تو تو مقراز گازه که ت
سا ده رویش که فی بدنه روی دهف	گیان منتظره ن پهری ریزه ی دهف
بلکه خه مانم توده ری وه باد	هه ی های جوانم فریم هه ن مراد

* * *

واجب الوجود - واجب الوجود که از مهمترین مطالب حکمت نظری و علم
کلام است از دیدگاه هر دو مولوی مطرح است، مولوی سید عبدالرحیم از
دیدگاه های مختلف وارد این مبحث شده است:

۱- مدعی است وجود حق تعالی بدیهی است و از روی صفای قلب و بهره مندی
از نور ایمان گوید: به حقیقت اعجاب انگیز است مردم برای اثبات واجب
الوجود جویای دلیل هستند با وجود اینکه مطرح کردن دلیل برای اثبات قضیه
مجهول است، انصاف دهید ای مردم ای متفکرین چه هنگام و زمانی واجب
الوجود از مجهولات بشمار آمده تا با دلیل و منطق جویای آن باشیم، تعالی الله
عن المجهولية و المفقودیه و هو الدلیل لكل مدلول فلا یكون ذاته تعالی مدلولا
الا لعقل معلول.

ثاثر مووصیله بو لای چستی دوور	ئیستیدلال جیّهت مه جهوله ضه روور
حهق، بیژه که ی بو مه جهوول و مه فقوود	تعالی عنه واجب الوجود

۲- از طریق حکمای الهی یعنی از بررسی در احوال وجود، که واجب یا ممکن

است بر اثبات واجب الوجود استدلال می‌کند، همچنانکه ابن سینا در شفا گوید: «تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیتته و برأته عن الصمات الی تأمل لغير نفس الوجود؟ و این استدلال «برهان لم» است.

هر خوتی بو خوت بورهان دیتربه بس بهشی خوی تیکه ل ناوی بکاکهس
 هه رچی وجود (لداته) نهوی ناوی بی سبب سه به بی نهوی
 سه به بی چلون؟ موجود، نه مفقود ناوی به موجید چشتی ناموجود
 مولانا جلال الدین گوید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب
 ۳- از طریق متکلمین از حدوث اجسام و اعراض استدلال بر وجود واجب
 الوجود نموده:

باعث وجود جه ماه تا ماهی دلیل اثبات صنع نیلاهی

۴- هر دو مولوی معتقد هستند که دست یابی به معرفت الله از راه عرفان و مرشد
 میسر است، ایشان معتقد هستند اهل عناد، متحجر، فیلسوف و منطقی هر اندازه
 به عقل و مطالب علمی و اندوخته‌های خود بیالند از درك حقایق و معرفت الهی
 دورتر خواهند گردید.^(۱)

مولانای رومی در این زمینه گوید:

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا
 چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته‌ای دور از خدا

۱- نباید تصور شود این دو عارف با اساس منطق و دلیل مخالف بوده‌اند زیرا هر دو در اشعار خود از دلیل
 منطقی استفاده کرده‌اند و در قرآن استدلال زیاد است مانند آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»
 که در میان متکلمین به برهان التمانع معروف است و دلیل بر وحدانیت خداست و ایشان فقط با گروهی مخالف
 هستند که منطق را به عنوان دستاویز مغالطات فرار داده‌اند در مقابل وحی آسمانی و عرفان.

هیزم تیره حریف نار شد تیرگی رفت و همه انوار شد
 اندر این وادی مروبی این دلیل لا احب آلافلین گو چون خلیل
 منطقی کز وحی نبود آن هواست همچو خاکی در هوا و در هباست
 پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
 پای نابینا عصا باشد عصا تا نیفتد سرنگون اندر حصا

حافظ گوید:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد
 مولوی کرد در این مورد گوید: انسان با هم صحبتی پیر طریقت روح صفا
 برایش دست می دهد و با پیروی از مرشد کامل به فیاض مطلق نزدیک می گردد و
 همنشینی با مرشد و عارف مانند (ال) تعریف و (اضافه معنوی) معرفت و عرفان
 به روان می بخشد و با سبک بالی هما به پرواز در می آید و با سرعت
 حیرت انگیز، منازل مدارج کمال روحانی را طی می کند و به علم الیقین می رسد
 و در آن مقام به او گویند: از بالای قله پیروزی به صحرای صاف، و پاک، و
 بی فراز و نشیب، زیبا، و منظم نگاه کن تا به خوبی از معنی و مفاد «كُنْتُ كَنْزاً
 مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» آگاه شوی.

تا وهختی که لام صوحه ته کی شیخ ئیضافه ی مه عنی هیّمه ته که ی شیخ
 دای پیی فائیده ی ته خفیف و تعریف طه ی کرد ریگه ی حه ق پیی چلون؟ طه ریف
 (قِيلَ لَهُ انْظُرْ مِنْ أَعْلَى الدَّرَجِ
 لَهُ) كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً) نیشان لِقَاعِ صَفْصَفٍ) بی ته مت و عیوه ج
 (فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ) چاك بزان

(فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ) بۆچ؟ (لِكَيْ أُعْرَفَ) فَأَعْرِفِ النَّائِبَ وَ قُلْ لَا تَخَفْ.

که ناره ی صه حرا نادیاربه بینایی عقول ئاو مرواریه
 ضه یق النفس به هه ناسه ی نایه دانش دلیل پیی (عرق النساء) به

عرفان به‌وانه حاصل که‌ئ ده‌وی؟ به‌و پیّ‌ئه و صحرا چلون طه‌ی ده‌وی؟

یعنی کناره و کرانه صحرای علم و معرفت به ذات واجب الوجود از این نظر که بی‌پایان است مشاهده نمی‌شود و دید عقل و منطق به بیماری آب مروارید مبتلا گردیده و علم و دانش دچار درد سینه و آسم شده و استدلال و قیاس گرفتار بیماریهای اعصاب گردیده از این جهت برای يك متفکر در مفهوم دقیق این اشعار معلوم می‌شود که به عقیده مولوی کرد فیلسوف و اهل منطق هر چند به قیاس دل خوش کرده اما در این زمینه به نتایج قطعی نمی‌رسد.

انتقال مولوی از دلیلی به دلیلی دیگر به واسطه عجز و ناتوانی نبوده بلکه از روش حضرت ابراهیم که از دلیل احیاء و اماتة انتقال نمود و به بیان دلیل اتیان خورشید از مشرق به مغرب دست زد، استفاده نموده و برای الزام خصم بوده‌ست.^(۱)

معراج: مولوی کرد برای اینکه اثبات کند که معراج حضرت رسول جسمانی بوده به رد نظریه حکما پرداخته که گویند: کرات آسمانی از هیولا و صورت تشکیل گردیده و قابل شکافتن و به هم پیوستن نمی‌باشند. پس معراج جسمانی بعید بنظر می‌رسد.

و نظریه متکلمین که گویند: جسم از اجزاء لایتجزا «ذرات» بوجود آمده و قابل پاره گردیدن و بهم پیوند گردیدن می‌باشند به همین منظور تأیید می‌نماید زیرا شعله شوق به ثبوت این قضیه در سینه مولوی مشتعل بوده و خواسته با

۱- نمرود به حضرت ابراهیم گفت: خدای تو کیست؟ آنحضرت در جواب گفت پروردگار من آن است که زنده میکند و می‌میراند، نمرود در جواب گفت: من هم زنده میکنم و می‌میرانم و برای اثبات نظر خود یک نفر محکوم به اعدام را آزاد کرد و يك نفر بی‌گناه را به قتل رسانید، حضرت ابراهیم از آن دلیل قبلی انتقال نمود گفت خدای من خدایی است که خورشید را از مشرق می‌آورد تو آنرا از مغرب بیاور پس نمرود مبهوت شد.

استدلال عقلی اطراف این موضوع را تابنده نماید و در این مقاله مختصر، مجال برای تجزیه و تحلیل، این مسأله نیست و بذکر چند مثال اکتفا می‌نماییم.

تیّی هه‌لده مه‌ذهب فه‌لسه‌فه‌ئی خیداج	ئیمان بی‌رانه به قیصصه‌ی می‌عراج
هه‌یوولآو صورت لآوه له‌م ناوئی	بو ئیثباتی جوزء زه‌حمه‌ت کیش تاوئی
جه‌وازی هه‌یه خه‌رق و ئیلتیام	چونکه نه‌ماثول هه‌یه بو ئه‌جسام

دلیل دیگر مولوی برای اثبات همین موضوع این است گوید: ظاهر آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» ثابت می‌کند که معراج در حال بیداری و جسمانی بوده نه در حال خواب یا فقط معراج روحی همچنانکه بعضی گمان کرده‌اند زیرا کلمه عبد از نظر لغت برای جسم و جان استعمال می‌شود نه فقط برای روح و روان.

ظاهیری «اسری بعبده» ده‌کات	می‌عراج (بالیقظه) و (بالشخص) ئیثبات
نه‌ک به خو‌یا خیر (بالروح فقط)	ئه‌وه زعمیکه بی مه‌زه و سه‌قه‌ط

معراج از نظر مولانای رومی:

از شیوه بدیع اشعارش معلوم است که به معراج جسمانی و عروج آسمانی معتقد بوده است چنانکه گوید:

حاصل اندریک زمان از آسمان	می‌رود می‌آید ای‌دَر کاروان
نیست بر این کاروان این ره دراز	کی مَغازه رفت آید با مُغار

اما مولانا بجای تنظیم صغری و کبری برای کشف حقیقت معراج جسمانی به بیان عظمت غرض و هدف نهایی به پرواز در آمدن آن حضرت به طرف لامکان و قرب به حقیقت وجود می‌پردازد و می‌گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
 آن من بر چرخ و آن او به شیب زانکه قرب حق برون است ار حسیب
 قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است
وحدت وجود: مقایسه دیدگاه دو مولوی در وحدت وجود، وحدت وجود
 در حقیقت نشئه باده تصوف است محور عرفان وحدت وجود است و وحدت
 وجود مبحثی فلسفی است و در کتب حکمت، کلام و عرفان، مطالبی زیاد در
 این مورد نوشته شده.

۱- وحدت وجود بنا به نظریه مخصوص عرفان

عرفا گویند: وجود واحد محض و بسیط مطلق است و هیچ کثرتی در آن
 نیست و حقیقت وجود منحصرأ واحد است و آن ذات حق تعالی است.
 وجود یعنی وجود ذات الهی و غیر از ذات او هر چه هست وجود نیست از
 این نظر باید گفت «لیس فی الدار غیره دینار» پس عالم به عنوان نمود و ظهور
 است و هر چه به غیر از خدا ما آن را می بینیم وجود نیست، هستی نیست بلکه
 هستی نمانست مانند صورتی است که در آینه پیدا میشود و اگر کسی کتابش را در
 آینه دید نباید بگوید این کتاب که در پیش من است موجودی است و آن
 موجودی دیگر است این است نظریه عرفا و اهل تصوف.

مولانای رومی گوید:

منبسط بودیم و يك جوهر همه	بی سر و پا بُدیم آن سر همه
يك گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه های کنگره

سید عبدالرحیم مولوی گوید:

مه وجود هر توی ما سوا سایه	تهی گهرد موجودی جه تو گرت مایه
----------------------------	--------------------------------

شیخ عه بدوئلای مرادوه یسی گوید:

سهردار، سهردار سه للاج ثانی
 جبهی تن خالی نه ما سیوای حق
 نیشتهی روی مه سند شای نه قشبه ندان
 ملا فتاح:

فهنا فیلاهان مهست دل ناگاه
 رهندان سهرمهست جان فیدای جانان
 بی باک مواچان (انی انا الله)
 (انا لحق) چون ذیکر زاهد موانان

۲- وحدت شهود که با وحدت وجود و حلول و اتحاد فرق دارد.

مانند این اشعار سعدی:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست
 توان گفتن این با حقایق شناس
 که پس آسان و زمین چیستند
 در پاسخ گوید:

پسندیده پرسیدی ای هوشمند
 که هامون و دریا و کوه و فلک
 همه هر چه هستند از آن کمترند
 جوابت بگویم گر آید پسند
 پری آدمیزاد و دیو و ملک
 که با هستی اش نام هستی برند

مقصود سعدی از این اشعار نفی واقعی وجود تمام ممکنات نیست بلکه منظورش این است که برای عارفان بجز خدا هیچ چیز ارزش واقعی ندارد و همه بمنزله نیستی است.^(۱)

۱- بعضی از فلاسفه گویند وجود حقیقتش مخصوص خداست ولی موجود منحصر به خدا نیست و بر موجودات دیگر نیز حقیقتاً اطلاق می شود این نظر شباهت به اشتراك لفظی در تمام موجودات واجب الوجود و ممکن الوجود، دارد.

فنا فی الشیخ

مولوی جلال الدین بدان خلوص نیت و درجه خداپرستی که بیشتر مردم به آن قناعت می‌کنند در دنیای افکار عرفانی به آن قانع نبوده و با پر و بال طلایی حریصانه با شور تسکین ناپذیر جویایی درجات بالاتر بوده و به نظر او اتصال به مبدأ فیاض جز از راه عشق و فنای مرید در مرشد میسر نیست زیرا روح مرشد و مردان کامل به حق تعالی پیوسته، پس از راه اتصال به مردان خدا به پروردگار خواهد رسید.

ای خنک آن مرده کز خود رسته شد
موم و هیزم چون فدای نار شد
روحهایی کز قفسها رسته‌اند
از برون آوازشان آید بدین
ما بدین رستیم زین تنگین قفس
مولوی سید عبدالرحیم:

مولوی کرد با شور و سودایی که روح حساس، او را به هیجان آورده و با گرایش عارفانه در راه جهش به سوی مردان حق و وصول به حق گوید:

عقدۀ حکمای مشأ اسلام فارابی و ابن سینا نسبت به وحدت وجود ایشان معتقد هستند وجود هر موجودی غیر از وجود موجود دیگر است و معتقد به تعدد وجود موجودات می‌باشند. بعضی به ظاهر عارف وحدة وجود را به حلول و اتحاد تعبیر کرده‌اند در صورتی که ضد وحدت است.
شبستری گوید:

که در وحدت دویی عین ظلال است

حلول و اتحاد آنجا محال است

چون حلول و اتحاد مقتضی غیرت‌اند.

حکیم سبزواری گوید:

اَدْ مُقْتَضَى الْعُرُوضِ مَعْلُولِيَّتُهُ

وَالْحَقُّ مَا هَيْئَتُهُ اِنْ يَتَّهُ

طریقت و مسلک سالکان و تزکیه باطن صوفیان و عارفان حقیقت دارد و به طور کلی با احکام شریعت مطابق است بلکه لب آن می باشد و همچنانکه مجتهدین در فرایض تشریحی حق اجتهاد دارند عارف و مرشد هم در طلب مسائل و وسایل رسیدن به سر منزل سعادت و حیات جاودانی حق اجتهاد دارند و یکنفر شافعی در مقابل امام شافعی چه وظایفی دارد مرید در مقابل مرشد همان وظیفه را دارد و مولوی برای تبیین مراد و نزدیک نمودن آن مطلب عالی به افق فهم شنوندگان به تمثیلی دیگر متوسل شده و پایه یی بالاتر رفته و گوید:

وظیفه ای که بعهدہ مرید است نسبت به مرشد مانند راه و رسم یاران پیغمبر است نسبت به آن حضرت ﷺ و بعد از چند شعر دیگر گوید:

شیخ پایه (فنا فی الرسول) و (فنا فی الله) دارد پس دست یابی شما به فنا فی الشیخ کافی است.

طریقه القوم کل منها حق	کول عینی شهرعن به ل لوبی مطلق
وهك مجتهدن ظاهر ئیجتهد	ثابته، تاقی، بو شیخی ئیرشاد
چی بو موجته هید هس بهر موقه لئید	له سر مورید هس نیسبهت به مورشید
دأبهم للشیخ دأب الصحابه	لمن طاب من طیبیه طابه
شیخ هر دو فنا ئی هس بی وه سوسه	پهس بو تو (فنا فی الشیخ) ی بسه

علم معانی

۱- فصل به واسطه کمال اتصال، که از مسائل علم معانی است در اشعار هر دو مولوی مشاهده می شود. مولوی جلال الدین:

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات برد و مات ما زتست ای خوش صفات

در این شعر چند مسائل علمی وجود دارد:

۱- رعایت فصل شده بواسطه کمال اتصال دو مصرع زیرا مصرع دوم با مصرع

اول امتزاج معنوی دارد.

۲- تشبیه مرسل چون ادات تشبیه در کلام ذکر شده است.

۳- مفهوم موافق که از مسائل علم اصول است در این شعر وجود دارد.

مفاد آیه: «و الله خلقکم و ما تعملون» را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که خدا خالق تمام اقوال و احوال و افعال ما می‌باشد.

۴- یکی از مسائل علم کلام است طبق نظریه اشاعره که معتقد هستند خدا خالق افعال انسان است و رد نظریه معتزله است که گویند انسان خالق افعال خودش می‌باشد.

مولوی سید عبدالرحیم:

خاس خاس شنیؤ ئه ئیواران دا سه‌وزه وه پرووی خاک جه‌رگه‌ی یاراندا
 میان دو مصرع، قاعده فصل رعایت شده زیرا شبه کمال اتصال میان دو
 مصرع وجود دارد سبب به اینکه مصرع دوم به منزله جواب برای سؤالی است
 که از مضمون مصرع اول مستفاد است چه چیزی حالت خرامیدن در هنگام
 مغرب پیدا می‌کند؟ جواب: سه‌وزه

۲- قصر - مولوی سید عبدالرحیم:

هیچ که‌س له مه‌له‌ک، له جین له ئینسان نه‌گه‌یگه‌و ناگات به‌روته‌ئی ئه‌وان
 هیچ کس از فرشته و پری و انسان به پایه بلند و رفیع پیغمبران نرسیده و
 نمی‌رسد و این مقام مخصوص ایشان است. این قصر، قصر حقیقی است قصر
 صفت بر موصوف و ممکن است قصر افراد یا قلب یا تعیین باشد طبق مقتضی
 حال و مقام مخاطب، مولوی جلال‌الدین:

چون قضا آید نبینی غیر پوست دشمنان را باز شناسی ز دوست
 قصر صفت ندیدن بر موصوف (پوست) می‌باشد به صورت قصر حقیقی و

صحيح است قصر افراد يا قلب يا تعيين باشد.

۳- ایجاز القصر - (قليل اللفظ كثير المعنى) در اشعار هر دو مولوی مشاهده می شود.

مولوی جلال الدین:

بشنو از نی چون حکایت می کند
گر بریزی بحر را در کوزه ای
از جداییها شکایت می کند ...
چند گنجد قسمت يك روزه ای
چون رهم زین زندگی پایندگی است
مولوی کرد:

نهوائی نالهی دل وینهی صهدائی نهی
کهواو پارچهی جهرگ سینهی برشتاو
پیهالی زوخواومه نوشوو چون مهی
رهحمت بو یه نهی، یه مهی، یه کهواو
هر ته ساسی هن جهلام جهم بی یه
گهرمی کزهی بهزم هیچش کهم نی یه

علم بیان

۱- تشبیه مفروق - مولوی سید عبدالرحیم:

هام راز شاخ و داخ ناله نهوائی، نهی
مولوی جلال الدین:
دل که باب چهام جام، خه م ساقی، هون مهی

تن چون سنگ و آب او اندیشهها
سنگ گوید «آب داند» ماجرا

۲- تشبیه مرکب - مولوی سید عبدالرحیم:

نه تاریکی خهت مه عناش مه جو شا
مولوی جلال الدین:
چون تاو حه یات دل خاس خاس نوشا

پیش حق آتش همیشه در قیام
همچو عاشق روز و شب بیجان مدام

تشبیه معقول به محسوس - در اشعار مولانای رومی:

علت عاشق ز علتها جداست
نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز
پیش این الماس بی‌اسپر میا
عشق اسطرلاب اسرار خداست
گر نداری تو سپر واپس گریز
کز بریدن تیغ را نبود حیا
مولوی کرد:

وهرنه نه‌و شه‌ونم جه‌سردا مه‌وه‌شت
معنا و مفهوم نامه تشبیه شده به شب‌نم
تشبیه معقول به معقول:

تا بماند جانت خندان تا ابد
عقل چون جبریل گوید احمدا
مولوی کرد: در شعر ذیل معنا را تشبیه به آب حیات کرد، که هر دو معقول هستند
همچو جان پاك احمد با احد
گر یکی گامی نهم سوزد مرا
نه تاریکی خعت مه‌عناش مه‌جوشا
چون ئاو حه‌یات دل خاس خاس نؤشا
۳- تشبیه محسوس به معقول
مولوی کرد:

چون چپهره‌ی خه‌یال روخساره‌که‌ئی ویش
نه‌مانا جه‌مین شائی سؤسه‌ن خالان
نه‌توی په‌رده‌ئی دل مه‌عدوومی دل ریش
که‌م که‌م جه‌گؤشه‌ئی لائی سیامالان

در این شعرها محبوبه به صورت خیالی خودش که در خانه ذهن شاعر نقش بسته تشبیه شده به این منظور که مشخص گردد هیچ چیز در لطافت و زیبایی به پایه او نمی‌رسد تا مشبه‌به واقع شود پس یار خودش هم مشبه و هم مشبه‌به می‌باشد (وجود محبوبه در خارج مشبه و وجودش در ذهن مشبه‌به) تشبیه محسوس به معقول است. و آن خیمه که یار در کنار آن در حال خرامیدن بوده تشبیه شده به دل مجروح و سیاه شده شاعر و معمولا وجه شبه در مشبه‌به کاملتر می‌باشد از این نظر شاعر با این تشبیه مقلوب خواسته نشان دهد که صورت یار

در حافظه‌اش زیباتر از وجود خارجی اوست و دل شاعر سیاه‌تر از آن خیمه می‌باشد و ممکن است مولوی در این لحظات که او را در کنار خیمه دیده که گاه خود را نشان می‌داد و گاه خود را پنهان می‌کرد به قول سعدی:

(دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی ...) نظیر اشعار مرحوم ملا سعید حفید بوکانی را زمزمه کرده باشد:

این قد رعناى دلبر از کجا آورده‌اید و این لبان شهد و شکر از کجا آورده‌اید
از کجا آورده‌ای چشمان فتان سیاه رامش کبک و کبوتر از کجا آورده‌اید

اما به جای آن دو تشبیه مفرد در شعر مولوی بهتر است گفته شود تشبیه مرکب وجود دارد یعنی هیأت و محتوی شعر دوم مشبه و محتوی شعر اول مشبه‌به قرار گیرد زیرا این نوع تشبیه لطافت بیشتر به معنی شعر می‌بخشد مانند این شعر عربی:

كَأَنَّ سَهَيْلاً وَالنُّجُومَ وَرَأْتُهُ صَفُوفُ صَلَاةٍ قَامَ فِيهَا إِمَامُهَا

هر چند در این شعر نیز تشبیه مفرد ممکن است: سهیل به امام و نجوم به صفوف صلاة اما دانشمندان علم بلاغت گفته‌اند در این شعر تشبیه مرکب است یعنی هیأت مصرع اول مشبه و هیأت مصرع دوم مشبه‌به است. مولوی صور خیالی را در این اشعار چنان با مقتضای حال تطبیق داده که بر عواطف و اذهان شنونده تأثیر بسزا می‌گذارد که مصداق انّ من البیان لسحرا می‌باشد.

مولانا رومی:

می‌رسد از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال
شخص فاضل تشبیه شده به خیال

تشبیه مقلوب:

در اشعار مولانای رومی:

اسب همت سوی اختر تاختی	آدم مسجود را نشناختی
اسب جانها را کند عاری ز زین	سر النوم اخوالموت است این
چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس بهر دستی نشاید داد دست

مولوی کرد:

تانجه روی ئەئ چەم، سیروان ئەو چەم	جوشاوی وهههم ئەئ چەم تا ئەو چەم
که ئەك، هۆر مداء، نمازا، دهولئش	رایی ئامام نهوی پا بنیهو ئەو پیش

محسنات بلاغه

۱- دو تشبیه مفرد مقلوب: به منظور مبالغه در شأن مشبه در مصرع اول یکی تشبیه رودخانه «تانجه وری» به یکی از چشمهایش و دیگری تشبیه رودخانه «سیروان» به چشم دیگرش

۲- تجنیس تام بین چه در مصرع اول با (چه) در مصرع دوم بهرام که گور گرفتگی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت و صحیح است تجنیس الملق باشد اگر (ئهو چه) - (ئهو چه) در آخر هر دو مصرع در نظر گیریم.

۳- غلو - یعنی زیاده روی در وصف چیزی شاعر گوید سیل آب چشمهایم قایق را پرت می کند و من نمی توانم از آن عبور نمایم و از آمدن به نزد شما معذورم

آه سعدی اثر کند در سنگ نکند در توی سنگدل اثری

۴- صفت جمع - زیرا مولوی دو امر را در يك وصف اشتراك داده یعنی حکم (جوشاوی وهههم را هم برای تانجه روی) و هم برای (سیروان) ثابت نموده است.

۵- صفت ادماج - یعنی شعر مذکور به غیر از معنی ظاهری متضمن معنی

دیگری هست که شکوی از روزگار است که مانع را پیش پایش گذاشته و برایش ممکن نبوده پیش دوست خود برود.

۶- تشبیه مرکب - آب دو چشم که با هم آمیخته شده‌اند تشبیه شده به رودخانه بزرگ که از چند رودخانه تشکیل گردیده و قایق را از کار می‌اندازد.

۷- مجاز عقلی - یعنی نسبت دادن فعل از کار انداختن قایق به آب چشم نسبت به غیر ما حقه ان ینسب الیه است چون در واقع آب چشم قایق از کار نمی‌اندازد بلکه آب رودخانه است.

مولوی عروس زیبای اشعار خود را چنان در آرایش غرق کرده که نزدیک است از سنگینی پیرایه‌ها به جان آنها آسیب وارد گردد.

۴- استعاره - که قوه تخیل و تأثیر محیط جغرافیایی مولوی را نشان می‌دهد.

مولوی سید عبدالرحیم هنگامی که نامه یکی از دوستانش بدستش می‌رسد چند شعر گفته و از فحوای این اشعار کارنامه زندگی مولوی بخوبی پیدا است که در میان کوههای سر به آسمان کشیده در روستایی که کوچه‌هایش خاکستر در آن مشاهده شده زندگی نموده و تحت تأثیر همان محیط جغرافیایی قرار گرفته و مولوی در این اشعار در جواب دوستش گوید: با هزاران تأسف خاک مزرعه درونم کم قدرت شده زیرا تمام وجودم سوخته و به خاکستر تبدیل شده و علاوه بر این خاکستر وجودم گذرگاه عبور و مرور غم و محنت گردیده از این نظر است که فرود آمدن شبنم آب حیات نامه شما به درونم، قلب و دلم را به باغ و بهشت تبدیل نکرد زیرا گل و سبزه روی خاکستر سبز نمی‌شود مخصوصاً خاکستری که گذرگاه و محل عبور و مرور باشد.

ئاخ قووهئ زمین دهرونم کهم بی بو و له کهی سفتهم سهزه رای خهم بی
وهرنه ئه و شهونم جهسهردا مهوهشت مهشیا کهردایش و هرهوضه‌ی بههشت

در این دو شعر به ترتیبی که ذکر می‌شود این مطالب علمی وجود دارد:

تشبیه مقلوب - استعاره مکنیه - دو استعاره مصرحه - تشبیه مؤکد - دو حسن تعلیل - صفت ادماج - صفت ابداع.

۱- در مصرع اول شعر اول تشبیه مقلوب است زیرا درون مشبه مؤخر و زمین مشبه به مقدم شده است.

۲- و در مصرع دوم استعاره مکنیه است زیرا (خم) مشبه مذکور و انسان عابر مشبه به محذوف و قرینه (سهره‌رای) از ملایم مشبه به است.

۳- در شعر دوم: در مصرع اول دو استعاره مصرحه وجود دارد:

۱- معانی الفاظ و جملات نامه‌ای که بدستش رسیده تشبیه شده به شبنم - البته تشبیه معقول به محسوس است - مشبه به (شبنم) مذکور و (مشبه) معانی محذوف استعاره مصرحه است.

۲- در جمله آخر همین مصرع (جه‌سهردا مه‌وشت) باز استعاره مصرحه است زیرا مولوی هنگامی که نامه را مطالعه کرده و معانی الفاظ را ادراک و دریافت نموده و وارد ذهنش گردیده، ورود این معانی به ذهن را تشبیه نموده به وارد شدن قطرات شبنم از بالا به درون انسان و در این جا مشبه به (مه‌وشت) مذکور و مشبه معانی ادراک شده محذوف استعاره و مصرحه است.

۳- و در مصرع دوم شعر دوم تشبیه مؤکد است یعنی می‌بایستی درونم را مانند بهشت گردانند.

۴-۵- در این دو شعر، دو صفت حسن تعلیل وجود دارد زیرا مدعا را «دریافت نامه دوست درونش را به بهشت تبدیل نموده و خوشحال نشده» با دو دلیل ادبی ثابت کرده یکی اینکه چون وجودش خاکستر شده گل بهشت روی خاکستر درونش پدید نمی‌آید و دلیل دوم اینکه درونش به واسطه عبور و مرور غم و محنت تبدیل به جاده و راه شده و گل و سبزه روی جاده دلش سبز نمی‌شود.

۶- صفت ادماج نیز وجود دارد زیرا منظور شاعر این است که مشکلات روزگار

چنان مرا در تنگنای تاریکی و اشباح هول انگیز قرار داده است که هیچ چیز مرا خوش حال نمی نماید.

۷- صفت ابداع - زیرا در این دو شعر تعدادی از انواع صنایع ادبی وجود دارد، در اینجا باید مولوی را با رهی معیری امواج جذبه‌های درونی سهیم دانست. من کیستم ز مردم دنیا رمید چون کوهسار، پای به دامن کشیده‌ای از سوز دل، چو خرمن آتش گرفتند اشک غم، چو کشتی طوفان رسیده‌ای دردی که بهر جان رهی آفریلصرب مباد قسمت هیچ آفریده‌ای مولای جلال‌الدین رومی - تشبیه و استعاره و نکات علوم در دیوان مولانا به حد اعجاز رسیده اما چون در محیط چنین روستایی زندگی نکرده چنان تشبیهات و استعاراتی را با این مفهوم در دیوانش مشاهده نکردم (البته ندیدن من دلیل بر نبودن آنها نمی باشد) زیرا دیوانش دریایی است ژرف. این است چند شعر از مولانا که لبریز از معانی دقیق و لطایف و نکات بلاغت است.

برگشاده روح بالا بالها	در زده تم در زمین چنگالها
این جهان کوهست و فعل ما، ندا	سوی ما آید نداها را صدا
حس دنیا نردبان این جهان	حس دینی نردبان آسمان

۵- استعاره مصرحه - در دیوان هر دو مولوی

مولانا جلال‌الدین:

سنگ و آهن چشمه نارند و دود	قطرهاشان کفر ترسا و جهود
----------------------------	--------------------------

سنگ و آهن مشبه به مذکور و نفس (اماره بالسوء) مشبه محذوف استعاره مصرحه است و در نارو دود نیز استعاره مصرحه است زیرا فسق و فساد مشبه محذوف و نارو دود مشبه به مذکور و قرینه هر دو استعاره، مصرع دوم می باشد.

مولوی سید عبدالرحیم:

که ناره‌ی صحرای نادیاریه بنیای عقول ثاؤ مرواریه
 (ضیق النفس) به هه ناسه‌ی نایه دانش دلیل پئی (عرق النساء) به
صحرا - استعاره مصرحه است، صحرا مشبه به مذکور و معرفت به ذات الهی
 مشبه محذوف و قرینه عقلی است.
عقول - استعاره مکینه است عقول مشبه و انسان مشبه به و اضافه بینایی به آن
 استعاره مصرحه تخیلیه است.
دانش - استعاره مکینه - دانش مشبه مذکور انسان مشبه به محذوف و ضیق
 النفس قرینه.
دلیل - استعاره مکینه - دلیل مشبه - مذکور انسان مشبه به محذوف و پی قرینه و
 عرق النساء استعاره ترشیحیه است.

علم بدیع

۱- تجلیس تام - مولوی جلال الدین:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نوشتن شیر شیر

مولوی کرد:

هر شیری جه شیر شیران شیروردهن گهردن په‌ی زنجیر ته قدیر که چ که ردهن
 باری نه گهر هور نه لطاف باری په‌ی مهده کاری وه دل دا باری

جواب و سوال - مولوی جلال الدین:

گر وظیفه بایدت ره پاک کن هین بیا و دفع آن بی باک کن

جواب:

گفت بسم الله بیا تا او کجا است بیشتر شو گر همی گویی تو راست

زیبا خانم مولوی را صدا می‌کند و به او گوید:

هر کاتیک زانا چه م دا وه هم دا بالا خانہی چه م داوه رووی چه م دا

مولوی گوید:

خاست فهرماوان ئه ربابه که ی خه م ساکن نه گوشه ی باله خانہی چه م

۳- صنعت مقابله - مولوی سید عبدالرحیم:

ئه وه شنه ی رای چۆل سائی گه ردن پر گه رد

تۆ سیروانه پای وه فراوان سه رد

مولانا:

ذوق دشنام وی از ثنا پیش آمد لطف خار غم او از گل خوش خند گشت

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خوشنودی شاه فرد خویش

۴- تجنیس لاحق - مولوی جلال الدین:

ای زبان هم گنج بی پایان تویی ای زبان هم رنج بی پایان تویی

مولوی سید عبدالرحیم:

(کشف العظا)ی صدر محمد جسیم غونچه ی نه شگفته ن بی شنوی نه سیم

۵- توارد^(۱) مولوی سید عبدالرحیم:

عقیده جگی و ده لیل جگی به ده لیل فه قیر دارینه پی به

مولوی جلال الدین:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

۱- یعنی دو شاعر بدون اطلاع قبلی مصرع یا بیتي شبيه به هم یا عين هم بسازند و آن دو شعر شبيه به هم میباشند.

منطق

قیاس اقترانی (شکل اول)

مولوی جلال‌الدین:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
قیاس:

پای استدلالیان چوبین است + و هر پای چوبین سخت بی تمکین است.
نتیجه: پای استدلالیان سخت بی تمکین است.

قیاس استثنائی

قابلی گر شرط فعل حق بدی هیچ معدومی به هستی نامدی

قیاس

اگر قابلیت شرط فعل حق بودی + هیچ معدومی به هستی نیامدی
لیکن معدوم به هستی آمده پس قابلیت شرط فعل حق نیست.

مولوی سید عبدالرحیم:

گوشت و پوسته کهم نفت پیدا، رزیا مه‌غزو ئیستخوان وه‌همدا پثریا

قیاس اقترانی

گوشت و پوسته نفت رویش ریخته شد و هر چه نفت رویش ریخته شود از هم پاشیده می‌شود. نتیجه: پس تمام وجودم از هم پاشیده. و در این شعر صنعت احتباك وجود دارد یعنی حذف از سابق (مصرع اول) (مه‌غزو ئیستخوان) به قرینه لاحق (که مصرع دوم است) و حذف از لاحق «گوشت و پوسته» به قرینه سابق.

سعدی گوید:

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

در مصرع دوم صنعت احتباك است و به این صورت است: تا چه خورم و چه پوشم صیف و چه پوشم شتا.

قیاس استثنایی

نهر رستگاریت جهودهرد نومیدن دهوای خه لاصی و نه دبیرت نیدهن
مه پویه خهت سهخت زامان ناوردهت ره ماو پهله پهله هه ردهو هه رد که ردهت
اگر می خواهی از درد و گرفتاری رستگار شوی نتیجه پس از آزار و نیش
دوست نباید فرار کرد + لیکن می خواهی از رنج و درد رستگار شوی نتیجه پس
از آزاد دوست نباید فرار کنی.

افسانه: هر دو مولوی اشاره به افسانه دنیا روی پشت گاو و گاو روی پشت
ماهی است دارند؟ اما هر يك از دیدی.

مولوی جلال الدین گوید:

وحدت اندر وحدت است این مثنوی از سمک رو تا سماک ای معنوی

مولوی سید عبدالرحیم گوید:

باعث وجود جه ماه تا ماهی دلیل اثبات صنع نیلاهی

تواضع: مولانای رومی نسبت به شیخ عطار گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم
مولوی سید عبدالرحیم در نامه که برای یکی از دوستانش نوشته گوید:

قوربان، نهر چه ندی نه مام وه لاتان چه م روشن نهوی وه گهر د پاتان
تحقیقیر فلاسفه - مولوی جلال الدین:

فلسفی گوید ز معقولات دون عقل از دهلیز می ماند برون
فلسفی منکر شود در فکر و ظن گو برو سر را بران دیوار زن

قبله عارف بود نور وصال قبله عقل مفلسف شد خیال

مولوی سید عبدالرحیم:

تی هه‌لده مذهب فلسفه‌ی خیداج ئیمان بیرانه به قیصه‌ی معراج

هیولا و صورت لاوه له‌م ناوی بو ئیباتی جزء زحمت کیش تاوی

اقتباس - هر دو مولوی به حد افراط از قرآن اقتباس نموده‌اند و لازم به توضیح نیست.

مولوی جلال‌الدین:

هر که عاشق دیدیش معشوق دان کو به نسبت هست هم این و هم آن

از آیه یحبه‌م و یحبونه استفاده شد.

همچو اسمعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

مولوی کرد:

بالا که رده‌وه مه‌یل ئه‌و لای په‌ستی ورد یکلانه‌ن ده‌روازه‌ئی هه‌ستی

اقتباس از آیه «وَمَنْ نَنْعَمْرِهُ نَنْكَسُهُ فِي الْخَلْقِ»

مولانا از عطار و سنائی یاد کرده:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمده‌ایم

مولانا مولوی سید عبدالرحیم از حافظ یاد کرده:

یه‌ک غه‌زل مه‌تله‌ع موژده ئه‌ی دل بو باوه‌ر، بهل په‌ئی دل ته‌سکین حاصل بو

عارفان چ خاس په‌ئی وه‌حق به‌ردن وه‌صیه‌ت (حافظ) وه‌جا ئاوردن

ده‌فنت نه‌په‌هلوی مه‌یخانه‌که‌ردن وه‌سر خاکت‌دا سه‌بوی مه‌ئی مه‌ردن

خدا خالق انسان و کردار او، و بشر کاسب افعال

هر دو مولوی معتقد هستند که خدا خالق افعال است طبق مفاد آیه (و اللهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ) و انسان کاسب کردار خود می‌باشد و از همین لحاظ مستحق ثواب و عقاب می‌باشد. به استناد به آیه: (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

مولانا جلال الدین گوید:

فعل حق و فعل ما هر دو بین	فعل ما را هست دان پیدا است این
گر نباشد فعل حق اندر میان	پس مگو کس را چرا کردی چنان
خلق حق افعال ما را موجد است	فعل ما آثار خلق ایزد است

مولوی سید عبدالرحیم گوید:

ثه فعال عیباد ثه ر خهیره ثه ر شهر	هه مو مه خلوقی خالقه یه کسه ر
(فمن حیث الخلق) منسوب به حه قه	(و من حیث الکسب) مه نسوب به خه لقه

مقایسه - مولوی این دو شعر را با دو شعر مه لا قاسم ناویکی مقایسه کرده است. مه لا قاسم گوید:

هه رگا من پیکیائی په یکانی له یل وام	جه بی مه یلی له یل وه تنه دو جه یل وام
چ باک به دی به د کارانمه ن	چه په روئی تانه یی ته غیارانمه ن

مولوی گوید:

من که دل دایم نه واوه یلمه ن	غهرق موتالای خال له یلمه ن
چه باک تانه یی ته وه ن تاومه ن	شهو ق موتالای روی کتاومه ن؟

مقایسه غزل مولانا و سعدی:

سعدی:

يك روز به شیدایی در زلف تو آویزم
 و از دو لب شیرینت صد شور برانگیزم
 گر قصد جفا داری اینک من و اینک سر
 و راه وفا پویی جان در قدمت ریزم
 گفתי به غمم بنشین یا از سر جان برخیز
 فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
 بس توبه و پرهیزم کز عشق تو باطل شد
 من نیز بدان شرطم کز توبه بپرهیزم
 سیم دل مسکینم در خاک درت گم شد
 خاک سر هر کویی بی قاعده می بیزم

از مولانا:

من عاشقم جانبازم از عشق نپرهیزم
 من مست سراندازم از عریده نگریم
 گویند رفیقانم کز عشق نپرهیزی؟
 از عشق بپرهیزم پس با چه در آویزم
 پروانه دم سازم می سوزم و می سازم
 و از بیخودی و مستی می افتم و می خیزم
 گر سر طلبی من سر در پای تو اندازم
 و زر طلبی من زر اندر قدمت ریزم

فردا که خلاق را در حشر برانگیزند
بیچاره من مسکین از خاک تو برخیزم

داستان قرآن - در دیوان هر دو مولوی اشاره به داستان قرآن مشاهده می شود
منتهی هر يك به منظوری.

مولوی جلال الدین در این چند شعر اشاره به داستان حضرت موسی و خضر
در سوره کهف می نماید به منظور لزوم تبعیت از مرشد.

چون گرفتی پیرهن تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن بر کار خضری بی نفاق تا نگوید خضر رو «هذا فراق»

مولوی سید عبدالرحیم اشاره به داستان حضرت یونس می نماید که قومش او
را به دریا انداختند و ماهی او را بلعید و بعد، از شکم ماهی خارج گردید و از
دریا بیرون آمد و در سایه برگ کدو به رفع خستگی پرداخت و مولوی این چند
شعر در پاسخ نامه یکی از دوستانش به نام یونس نوشته و با اشاره به این داستان
خواسته مقام و شخصیت او را بستاید.

لوقمه کهئی ماساو قول دریائی مه یل لوخت سای کۆلهئی سارائی دهر د له یل
یا وا پیم نامهئی وهش ته حریره کهت ئینشای دهر ون سۆز پرت ته ءقیره کهت

استدلال به آیه برای اثبات مدعا - مولوی جلال الدین:

چون که اوحی الرب الی النحل آمده است

خانه وحیش پر از حلوا شده است

مصرع اول استدلال به قرآن است برای اثبات مدعا که مصرع دوم است مولوی
سید عبدالرحیم برای اینکه ثابت کند که حضرت آدم مورد عتاب حق تعالی قرار
نگرفته از استدلال به آیه استفاده نموده.

به لکو بو ئادم عیتا بیچ نه بو «انّی جاعل» به گویتهدا چوو

استدلال به حدیث - مولوی جلال الدین گوید:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ
 با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق، او را خدا لولاک گفت
 آخر مصرع دوم را دلیل برای اثبات مدعا یعنی بودن عشق با محمد قرار داده
 است. مولوی سید عبدالرحیم بر خلاف نظر جمهور متکلمین معتقد است که
 الهام مفید علم است و برای اثبات نظر خود در مقابل آنها به حدیث متوسل شده
 گوید:

نه گهر نه، عیلمی پی دهوی حاصل بده به حدیث «اللهمنی» دل
 «قلب المؤمن عرش الله» بخوینه جامی «استفت عن نفسك» بوینه

غربت انسان - به نظر عرفا انسان در این دنیا احساس غربت و بیگانگی
 می نماید^(۱) و چنان تصور می کند که وطن اصلی اش جای دیگر است از این
 نظریه به تزکیه نفس می پردازد و با بال شوق به سوی عالم بالا به پرواز در
 می آید به فکر برگشت به همان روح الهی «و نفخت فیه من روحی» و باید باز
 گردد به عالم مجردات و نمی خواهد در میان این همه کوهها و درهها و نباتات و
 جاندار و بیجانهای این کره زمین باشد بلکه در نظر دارد به وطن اصلی اش باز
 گردد این است که مولوی سید عبدالرحیم خطاب به خودش میگوید:

پهئ چیش عادهتت وه گوناه که رذن ژار مه حروومی ره حمهتت وه ردهن
 راگهئ حقیقت جه وبرت شی یهن یادت پهئ مه حبوب حه قیقی نی یهن
 موطن نه صلیت نه خاطر لوان میخ مؤبهتت نه رووی خاک کوان

و مولوی جلال الدین دیوان مثنوی را با ناله غربت آغاز و از جداییها شکایت

۱- مسئله غربت انسان در فلسفه جدید اروپا نیز مطرح است اما از نظر محتوی فاصله زیاد دارند.

می‌کند و جاذبه و ناله نی اقطار جهان را در بر می‌گیرد چه نوع ناله‌ای است؟ ناله هجران و ناله میل به بازگشت گوید من گیاهی بودم در نزار مرا بریده‌اند اینجا آورده‌اند شور و سودای تفسیر ناپذیر من شور غربت است که در اینجا افتاده‌ام در میان این موجودات. ناشناخته می‌خواهم برگردم به نیستان من در اینجا غریبم چند شعر از این شاهکار مولانا:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
 و از جداییها شکایت می‌کند
 کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
 از نسفیرم مرد و زن نالیده‌اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 جامی گوید:

دلا تاکی در این کاخ مجازی
 کنی مانند طفلان خاک بازی
 حافظ گوید:

که ای بلند شاهباز سد ره نشین
 نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
 که این قفس نه سرای چون من خوش الحانی است
 روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
 زبان سمبلیک - قرنهای قبل عرفا با زبان سمبلیک یعنی با الفاظ و کلماتی که هر کدام رمز یک معنا است سخن گفته‌اند ولی معنای شعر سمبلیک تشبیه و مجاز و استعاره علم بیان نیست بلکه چیزی دیگر است و ان این است که موضوعی را مطرح می‌کند که ظاهرش معنای صحیح دارد و روح آن معنی دیگر است.
 مولوی جلال‌الدین در این مورد گوید:

چون صفیری بشنوی از مرغ حق
 و آنگهی از خود قیاساتی کنی
 اصطلاحاتی است مر ابدال را
 ظاهرش را یادگیری چون سبق
 مر خیال محض را ذاتی کنی
 که از آن نبود خبر غفال را

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا عرفا با این زبان سمبلیک حرف زده‌اند به این سؤال پاسخها داده شده از آنجمله گویند عرفا در آغاز، صریح مطالب درونی خود را بیان می‌کردند و اما بعداً هدف تیر مخالفان قرار گرفتند از این نظر مجبور شدند مطالب خود را در پرده گویند. و شیخ محمود شبستری با شعر مفصلاً به آن پاسخ داده که چند بیت از آن در زیر دیده می‌شود:

اگر بینی در این دیوان اشعار خرابات و خراباتی و خمار
می و میخانه ورنه خرابات حریف و ساقی و نرد و مناجات
ز مسجد سوی میخانه دویدن در آنجا مدتی چند آرمیدن
میچ اندر سر و پای عبارت اگر هستی ز ارباب اشارت
نظر گر بر نداری از ظواهر کجا گردی ز ارباب سرایر
چو هر يك را از این الفاظ جانی است بزیر هر يك از اینها جهانی است
تو جانش را طلب از جسم بگذر مسمی جوی باش، از اسم بگذر
مولوی جلال‌الدین با زبان رمزگوید:

باز رسید آن بت زیبای من خرمی این دم و فردای من

مولوی سید عبدالرحیم:

ساقی ساده خیل وه فریادم رس به روی نازوه جام گیره وه دهس

انسان قبل از کره زمین - هر مکتبی طبیعیون - افلاطون - فلاسفه - عرفا
جهان بینی مخصوص به خود نسبت به آن موضوع دارند.

از دید عرفانی مقام انسان خیلی عالی است برخلاف سایر مکتبها که در
تنگای پیچ و خمهای استدلالات منطقی و قیاس در حال جزر و مد می‌باشند.
در نظر هر دو عارف مولوی جلال‌الدین و سید عبدالرحیم انسان يك موجود
خاکی نیست بلکه از جهان دیگر به وسیله عصیان رانده شده و به این جهان آمده

چنانکه حافظ گوید:

من ملك بودم و فردوس برین جایم بودم آورد در این دیر خرابات آبادم
مولوی سید عبدالرحیم:

پیری پاک جه گرد خاک ناسوتی منزلگه‌ئی سهر بهرز سهر مهله کوتی
جه شه و هه وارگه‌ئی فنا ویه‌رده پای هه‌رده‌ئی به‌قایا تاغگه‌که‌رده
جسماً لدینا روحاً لدیه دائره‌ئی ته‌مام (منه‌ الیه)

مولانا جلال‌الدین:

ما ز بالاییم و بالامی‌رویم
ما ز دریائیم و دریامی‌رویم
آنچه از دریا به دریامی‌رود
از همانجا کامد آنجا می‌رود
ما ز فلک برتریم و از ملک افزون‌تریم
زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست

ب - مطالبی که مولانای رومی آن را مطرح کرده و مولوی به آن صورت به آن توجه ننموده.

۱- شناخت اشیا بواسطه اضداد (تعرف الاشیا بأضدادها)

جز به ضد ضد راهمی نتوان شناخت چون ببیند زخم بشناسد نواخت
بد ندانی تا ندانی نیک را ضد را از ضد توان دید ای فتی
دیدن نور است آنکه دید رنگ وین بضد نور دانی بید رنگ
پس نهانی‌ها بضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود

۲- تنازع بقا

این جهان جنگ است چون کل بنگری ذره ذره هم‌چو دین با کافری

آن یکی ذره همی پرده به چپ و اندگر سوی یمین اندر طلب
 ذره‌ای بالا و آن دیگر نگون جنگ فعلیشان بین اندر رکون
 ج - مواردی که مولوی کرد آن را بیان کرده که مولانا از آن دید به آن توجه
 ننموده.

۱- اختلاف حکما و متکلمین درباره وجود

حوکما وجود دائه‌تین به عین	بؤ ذات واجب «رب المشرقین»
به‌لام به غیرى دا ته‌نین له بؤ	ذاتی ممکنات ئاگادار به تؤ
لائی مؤته که‌لیم زیاده له سهر	ذاتی واجب و ممکنات به کسهر
له لای ته‌شعره یش عینه بؤ هه‌مو	واجب و ممکن له ههر بشی بؤ

۲- درباره طرق علم و رد نظریه بعضی از متکلمین در مورد الهام^(۱)

ئه‌رچی ئه‌هلی حه‌ق فرموو گیانه	ئه‌سبابی عیلمی مه‌خلووق سیانه
حواس سلیم خه‌مه‌ئی ظاهره	له‌مس و، شه‌م، زه‌وقه‌و، سه‌مه‌و، باصیره
خه‌به‌ری صادق، عه‌قله، سی ته‌مام	نی‌یه له ئه‌سباب مه‌عریفه‌ت ئیلهام
لاکین بزانه، هیچ شوبه‌ئی نی‌یه	ئه‌وه به نیسبه‌ت عامه‌ئی خه‌لقی‌یه

در اینجا می‌خواهم سخن را با دو شعر امام محمد غزالی به پایان برسانم.

کس را پس پرده قضا راه نشد	و از سر قدر هیچکس آگاه نشد
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند	معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد

و برای حسن ختام این شعر مولوی که اشاره به آیه: **خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِی ذَالِکَ قَلْبِنَا قَسِیَ الْمُتَنَافِسُونَ** می‌باشد خوانده می‌شود.

یا وا پیم نامه‌ی شیرین خیتامه‌ت ده‌ک ده‌ک نه‌رئزو سهر پنجه‌ی خامت

۱- (والا لهام لیس من اسباب المعرفة بصحة الشیء عند اهل الحق) حتی‌برد به الاعتراض علی خضر الاسباب فی الثلاثة شرح عقاید تفتازانی. مهاباد - محمد سعید ابراهیمی محمدی

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی است
به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی
مولانای رومی گوید:
گر بگویم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

منابع

- ۱- کلیات مثنوی معنوی - مولانا جلال‌الدین رومی
 - ۲- شرح بر کلیات مثنوی معنوی - استاد محمد تقی جعفری
 - ۳- شرح گلشن راز - لاهیجی
 - ۴- شرح مواقف - سید شریف
 - ۵- اشارات و تنبیهات ابن سینا - ترجمه و شرح حسن ملکشاهی
 - ۶- عقیده مرضیه تألیف مولوی کرد - شرح و لیکدانه‌وهی ملا عبدالکریم مدرس
 - ۷- دیوان مولوی کرد - شرح و لیکدانه‌وهی ملا عبدالکریم مدرس
 - ۸- مولوی چه می‌گوید - استاد جلال‌الدین همایی
 - ۹- تألیفات استاد مطهری
 - ۱۰- جواهر البلاغه
 - ۱۱- سیری در دیوان شمس - علی دشتی
 - ۱۲- دیوان حافظ
 - ۱۳- شرح کبیر انقروی - ترجمه دکتر عصمت ستارزاده
 - ۱۴- سایه عمر - رهی معیری
-